

## شناخت جنبش های جدید کارگری

### در "جهان سوم"

یکشنبه بیست ششم آبان ۱۳۸۷

کیم سایپس- نسرین ابراهیمی

#### تقدیم به کارگران هفت تپه به خاطر تلاش پهلوانانه آنان در بنای تشکل کارگری

#### پدیداری اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی؛

#### سنخ جدیدی از اتحادیه‌خواهی (۱)

کارگران در کشورهای گوناگون، همچون فیلیپین، آفریقای جنوبی و کره جنوبی در پاسخ به شرایطی که در کشورشان با آن مواجه اند، تشکل‌هایی را به وجود آورده‌اند. هر چند چالش‌انگیز - اما پویاترین و قوی‌ترین جنبش‌های کارگری در جهان امروز به شمار می‌روند. (۲) اهمیت این جنبش‌های جدید کارگری، که یک‌سر بر بنیاد فرآیندهای تولید- توزیع- مبادله در کشورهای خود استوار اند، از سازمان‌دهی "محض" کارگران فراتر می‌روند: این جنبش‌های کارگری به همراه طیفی از جنبش‌های اجتماعی، کنش‌گران اصلی نبرد برای دموکراسی، حقوق بشر و عدالت اجتماعی در هر یک از این کشورها هستند.

اما چگونه ماها که بر روی مسایل طبقه‌ی کارگر متمرکز هستیم می‌توانیم این جنبش‌های جدید را مورد شناسایی قرار دهیم؟ (۳) چگونه می‌توانیم مفهوم آن‌ها را درک کنیم؟ حتماً اگر چهارچوب مفیدی برای تعریف آن‌ها داشته باشیم، آیا می‌توانیم این تعریف را به هر جنبش کارگری موجود تعمیم دهیم؟ برای آن‌که چهارچوب قابل تعریفی به دست دهیم، من روی‌کردهای مختلف و نیز دیدگاه خود را در باره‌ی جنبش‌های کارگری بیان خواهم کرد. در درون این چهارچوب است که سنخ جدید اتحادیه‌خواهی را تشریح خواهم کرد. و سپس نمونه‌ی کیلو سانگ مایو آنو (KMU)، مرکز کارگری فیلیپین را مورد بررسی قرار خواهم داد که ماندگاری این نوع جدید از تشکل را نشان می‌دهد.

#### چهارچوب مفهومی

رای جا انداختن این بحث در چهارچوبی قابل فهم، نخست اشارتی به روی‌کردهای مختلف در تبیین جنبش‌های کارگری خواهم کرد و به عنوان مثال برای هر کدام از آن‌ها نمونه‌ای ارائه می‌دهم، سپس چهارچوب مشخصی را به بحث می‌گذارم که در نوشتار حاضر برای درک جنبش‌های جدید کارگری از آن استفاده می‌کنم.

#### روش‌های تبیین جنبش‌های کارگری

جنبش‌های کارگری را از منظرهای گوناگون می‌توان مورد بحث قرار داد. در پایین‌ترین سطح، ناظری می‌تواند جنبش کارگری را در قالب مقولات فعالیت‌هایی که به لحاظ نظری این جنبش را در آن‌ها جای می‌دهد، مورد ملاحظه قرار دهد؛ ناظری می‌تواند این جنبش را، از دریچه‌ی عواملی که برای تکامل آن بسیار مهم می‌نگرد، مورد بحث قرار دهد؛ ناظری می‌تواند این جنبش را، با نگاه به عمل‌کرد آن در جامعه مورد بررسی قرار دهد؛ این جنبش را می‌توان از

نگرش این جنبش به خودش، و یا آمیزه‌ای از همه‌ی این‌ها و یا دیگر روی‌کردها مورد توجه قرار داد. در زمینه‌ی "مطالعات کارگری" سردرگمی‌های نظری قابل ملاحظه‌ای وجود دارد، زیرا بسیاری از نویسندگان مسائل کارگری بی آن‌که آگاهانه اختلافات خود را باز-شناسند، از چشم‌اندازهای متفاوتی نقطه نظرات خود را مطرح کرده‌اند. من در این نوشتار می‌کوشم ضمن معرفی این دیدگاه‌ها، ترکیبی از همه‌ی این روی‌کردها را مورد استفاده قرار دهم. من به آن دسته از نظریه‌هایی تعلق دارم که جنبش‌های کارگری را چونان کارگزار دگرگونی اجتماعی رادیکال می‌نگرند - مدلی که در چهارچوب نظر لارسون و نیسان می‌گنجد، و بر واکاوی نقش اجتماعی پایه‌ای طبقه کارگر متکی است- و با در نظر داشت دورنمای هر دو نقش کنش‌گری و نظاره‌گری جنبش کارگری در جامعه. اما پیش از آن‌که جلوتر برویم، بایستی نخست دیدگاه نظری خود را معرفی کنم.

### **طبقه کارگر همچون کارگزار دگرگونی اجتماعی رادیکال**

طبقه کارگر همچون کارگزار دگرگونی اجتماعی رادیکال، نقطه نظری بوده است که به طور سنتی هم مارکسیست‌ها و هم سندیکالیست‌ها به آن باور داشته‌اند.

در اینجا، من روی‌کرد مارکسیستی را، با صرف نظر کردن از روی‌کرد سندیکالیستی، مورد توجه قرار خواهم داد (۸). و در برابر تلاش‌های روی‌کرد مارکسیستی برای خلق مفهومی از اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی، مفهوم اصلاح شده‌ی خودم را از آن پیش خواهم نهاد.

### **رهیافت‌های سنتی مارکسیستی و لنینیستی**

این روی‌کرد، یعنی طبقه کارگر را همچون کارگزار دگرگونی اجتماعی رادیکال نگرستن، به گذشته- و دست‌کم- به مارکس برمی‌گردد. همان‌گونه که لوزورسکی یادآور می‌شود، "مارکس، پیش از هر چیز، اتحادیه‌ها را به عنوان مراکز سازمان‌دهی، مراکز تجمع نیروی کار، و سازمان‌هایی برای ارائه آموزش اولیه طبقاتی به کارگران مورد توجه قرار داد". (لوزورسکی، ۱۹۳۵، باز چاپ در لارسون و نیسان، ص ۴۴) آموزش طبقاتی‌ای که به براندازی بورژوازی می‌انجامد.

با این همه، مارکس در رابطه با اتحادیه‌ها زیاد نوشت. اما مارکسیستی که توجهی چشم‌گیری را صرف جنبش‌های کارگری کرد، لنین بود. اغلب ماها که با سنت مارکسیستی آشنایی داریم، با نوشته‌ی لنین در پیوند با اتحادیه‌ها در "چه باید کرد؟" آشناییم؛ با آن‌که نسلی از مارکسیست‌ها بسیار از آن متأثر بودند، اما دیدگاه لنین در باب جنبش‌های کارگری بسیار ابرازانگارانه بود؛ او در حالی که اتحادیه‌ها را برای کارگران مهم می‌دانست، اما اساساً اتحادیه‌ها را همچون ابزارهایی برای کمک به حزب مارکسیستی. پیش‌تاز در راستای دست‌یابی و نگهداری قدرت دولتی می‌نگریست.

توماس تایلر هاموند، در پژوهش خود در باره‌ی لنین و اتحادیه‌های کارگری، روی‌کرد لنین به اتحادیه‌ها را چنین بیان می‌کند: "در نوشته‌های لنین کاملاً روشن است که او از ابتدا می‌خواست که اتحادیه‌ها زیر نفوذ و در صورت امکان کنترل حزب باشند؛ او می‌خواست اتحادیه‌ها در ایدئولوژی و در عمل سوسیال دموکرات باشند". اما در پاره‌ای شرایط لنین خواهان آن بود که اتحادیه‌ها خنثا جلوه کنند؛ از این‌رو غیرسوسیالیست‌ها را به عضویت خود جذب کنند و از دست‌یازی پلیس جلوگیری به عمل آورند.

لنین بر پیوستن اعضای حزب به اتحادیه‌ها، و تلاش آن‌ها برای دستیابی به نقش غالب در اتحادیه‌ها تاکید می‌ورزید. او می‌گفت که هر اتحادیه، بایستی با سازمان‌های محلی حزب رابطه برقرار کند؛ و در برخی شرایط، اتحادیه‌ها می‌توانند به حزب بپیوندند. برای تضمین کنترل کامل حزب بر فعالیت‌های اتحادیه‌ای، بایستی سلول‌های حزبی در اتحادیه‌ها ایجاد شوند.

از این سلول‌های حزبی چشم‌داشتند تا انتخاب اعضای حزب برای همه‌ی پست‌های مهم {در اتحادیه‌ها} را تامین کنند و مراقب باشند که اتحادیه‌ها خط حزب را پی بگیرند. لنین گمان می‌برد که اگر اتحادیه‌ها سخت زیر کنترل حزب نباشند، این خطر وجود دارد که کارگران در برابر ایدئولوژی بورژوازی به زانو در آیند؛ از مبارزه سیاسی غافل شوند، و تنها به مبارزه اقتصادی بپردازند؛ و رهائی خود را در اتحادیه‌ها بجویند تا در پیوند با حزب انقلابی. (هاموند، ۱۹۵۷، در لارسون و نیسان، ص ۵۸)

کلید فهم روی‌کرد لنین به کنترل کارگران، این باورداشت او بود که اتحادیه‌ها هرگز نمی‌توانند انقلابی شوند، و کارگران برای دستیابی به این موضع [انقلابی] بایستی به حزب سیاسی انقلابی بپیوندند؛ که کارگران هرگز به تنهایی نمی‌توانند [در مبارزه‌ی خود] از جدائی میان اقتصاد و سیاست برگذرند. و درست همین شکاف دهان گشوده - که زمینه‌ی دریافت لنین از نقش اتحادیه‌های کارگری را می‌سازد - کلید درک مفهوم لنینی از اتحادیه‌ها است. اما، درحالی‌که امروزه همچنان سنت "کنترل حزب" را میتوان هم در جرگه‌های مارکسیستی و هم رادیکال ناسیونالیستی یافت، تلاش برای درک اتحادیه‌های جدید ایجاب می‌کند که تحلیل‌گران از چنین تفکر ابزارانگاره‌ای فراتر بروند.

### **اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی: گسترش آغازین یک مفهوم**

پیدایی اتحادیه‌های جدید کارگری به ویژه در برزیل، فیلیپین و آفریقای جنوبی، و شکست رهیافت لنینی سبب شد که محققانی همچون پیتر واترمن در هلند و راب لمبرت و ادی وبستر در آفریقای جنوبی مبادرت به تبیین این اتحادیه-گرایی جدید نمایند.

پیتر واترمن (۱۹۸۸) در پاسخ به درخواست کسانی که در مطالعات و مبارزات کارگری در فیلیپین درگیر بودند، و همچون اقدامی در راستای تبیین مبارزات کارگری در این کشور، کوشید مفهوم اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی را بیوراند. در کارهای وبستر (۱۹۸۷)، لمبرت (۱۹۸۸)، لمبرت و وبستر (۱۹۸۸) و مانک (۱۹۸۸) استفاده از این مفهوم مورد پذیرش قرار گرفت؛ واترمن به خصوص بر استفاده لمبرت و وبستر از ترم "اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی" متمرکز شد و در این اندیشه بود که آیا این ترم چیزی بیش از یک جای‌گزین برای ترم پیشین اتحادیه-گرایی سیاسی نیست؟

واترمن می‌خواست اطمینان یابد که این ترم به لحاظ نظری بسط یافته است، چنان‌که از جای‌گزینی صرف یک ترم فراتر می‌رود:

"علاقه‌مندم که این ترم چنان تعریف شود که هم یک ابزار نظری جدید و هم یک هنجار نوین سیاسی را فراهم آورد. به دیگر سخن، هم از ترم‌های سنتی و هم از شیوه‌های عمل سنتی باز شناخته شود" (واترمن، ۱۹۸۸، ص ۱). در این مقاله واترمن از لزوم پیوند اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی با جنبش‌های اجتماعی سخن گفته و سپس بسط نظریه‌ی جنبش اجتماعی را مورد بحث قرار می‌دهد. واترمن با مقایسه‌ی اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی با مفهوم قدیمی اتحادیه‌گرایی

سیاسی می‌نویسد: "ما نه تنها نمونه‌ی متفاوتی از اتحادیه، بلکه از درک متفاوتی از نقش طبقه کارگر و تشکیلات خاص او در دگرسانی جامعه حرف می‌زنیم". او در ادامه، یادآور می‌شود که این درک جدید فرآورده‌ی جنبش‌های اجتماعی نوظهور و سنخ جدیدی از اتحادباوری است. (واترمن، ۱۹۸۸، صص ۶-۷)

بنابراین در چهارچوب این جهت‌گیری است که بحث ما صورت خواهد گرفت.

سه نکته اصلی در برداشت واترمن عبارت‌اند از: اول، او اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی رانه تنها یک نمونه‌ی متفاوت از اتحادیه خواهی، بلکه مدلی بر پایه‌ی درک متفاوت از طبقه کارگر و تشکیلات‌اش در مبارزه برای تغییر جامعه می‌بیند؛ دوم، او فکر می‌کند این مدل به طور رادیکالی متفاوت از مفهوم لنینستی از اتحادیه‌گرایی است و باید باشد؛ و سوم، او پیوند ضروری بین اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی با دیگر جنبش‌های اجتماعی را مورد توجه قرار می‌دهد.

راب لمبرت کوشید تا کار واترمن را گسترش دهد. او سه عرصه را، که گمان می‌برد در تعریف اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی حیاتی بودند، برگزید: از نظر تشکیلاتی، فراتر رفتن از مرزبندی سنتی میان سیاست و اقتصاد؛ کوشش برای شکل دادن به اتحاد ساختاری با جنبش‌های اجتماعی؛ و سرانجام، مشارکت در کارزارهای مقاومت ملی بر علیه دولت. قوی‌ترین نکته در نظر لمبرت، که برای فهم این اتحادیه‌گرایی جدید اهمیت اساسی دارد، عبارت است از:

"...کار اصلی اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی برگزیدن از جدایی بورژوائی سیاست از اقتصاد است که در سایه‌ی رابطه‌ی میان اقتصاد، جامعه مدنی و دولت نیاز به فهمیده شدن دارد. هر چه اتحادیه‌ها پیش‌تر در نظام چانه زنی گروهی محصور شوند، پای‌داری اجتماعی سرمایه‌داری افزون‌تر است. هم از این‌رو است که، اشکال جدید سازمان-یابی و فعالیت در محیط کار که از سد و جدایی میان جامعه مدنی و دولت فراتر می‌روند، برای سرمایه‌داری مسلط تهدید محسوب می‌شوند. (لمبرت، ۱۹۸۹، ص ۸۹)

اما "برگزیدن از دوپارگی اقتصاد-سیاست" در زندگی واقعی به چه معنا است؟ مسأله‌ی واقعی، جدایی اقتصاد از سیاست در محل کار نیست؛ زیرا مبارزه‌ی کارگران با قدرت مسلط در محل کار ذاتاً سیاسی است، بلکه مسأله جدایی بین محل کار و بقیه‌ی فضاها‌ی زندگی کارگران است (۱۰). جنبش‌های جدید کارگری، خود قادر اند که نظم اجتماعی موجود و نقش‌شان را در آن واکاوند، و خود تصمیم بگیرند که چگونه به آن واکنش نشان دهند؛ آن‌ها پی‌رو اندرز و رهبری هیچ تشکیلات بیرون از خود نیستند، فارغ از این‌که آن نهاد ادعای نمایندگی منافع چه کسی را دارد.

لمبرت و وبستر برای تمایزگذاری اتحادیه‌های جدید از سنتی - چه راست و چه چپ - سنخ‌شناسی انواع مختلف اتحادیه‌گرایی، که امروزه وجود دارند، را پروراندند. این سنخ‌شناسی، دست‌کم به طور ضمنی، در آن سنت نظری بالیده که جنبش طبقه کارگر را همچون کارگزار دگرگونی اجتماعی رادیکال می‌نگرد.

لمبرت و وبستر اتحادیه‌گرایی "ارتدوکس" را این‌گونه تعریف می‌کنند:

"این شکل از اتحادیه‌خواهی در واقع صرفاً بر روی مسائل محل کار متمرکز است؛ از برقراری پیوند بین مسائل عرصه‌ی تولید با مسائل گسترده‌تر سیاسی ناتوان است؛ و بالاخره، اعضا را تشویق می‌کند که در مسائل سیاسی درگیر شوند بی‌آن‌که خود اتحادیه ضرورتاً وارد گود وسیع‌تر سیاست شود، با این باور که این کار را بهتر است به سازمان‌های دیگر وانهیم که برای این وظیفه مناسب‌اند. درونه‌ی سیاسی این گونه از اتحادیه‌گری بسیار متفاوت است، اما آنچه که در هر مورد از آن مشترک است همسازی و جذب‌شدگی در نظام مناسبات صنعتی است؛ که نه تنها مبارزه

را نهادی می‌کند، بلکه همچنین در خدمت تقویت جداسازی اشکال اقتصادی و سیاسی مبارزه است؛ و برای محافظت از مناسبات، سرمایه‌داری در تولید، جامعه و در دولت اساسی به شمار می‌رود". (لمبرت و وبستر، صص ۲۰-۲۱)

آن‌ها اتحادیه‌گرایی "خلقی" را این‌گونه تعریف می‌کنند:

"در این شکل از اتحادیه‌گرایی، اتحادیه و مبارزه در کارخانه کم بها می‌شود؛ مبارزه بر سر دست‌مزدها، نظارت و کنترل بر مدیران در محل کار و ارزش‌یابی شغلی مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد. و در عوض، درگیر شدن در مبارزات سیاسی را جای‌گزین آن‌ها می‌سازد که تنها به پراکنده کردن مبارزات در سطح بنگاه‌ها می‌انجامد. (لمبرت و وبستر، صص ۲۱)

و "اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی- سیاسی" را چنین تعریف می‌کنند:

این شکلی از سازمان‌دهی اتحادیه‌ای است که درگیر شدن فعالانه در سطح کارخانه، سیاست‌های ناظر بر تولید، و در سطح جامعه و مسائل معطوف به قدرت دولتی را تسهیل می‌کند، و می‌کوشد عرصه‌ی تولید را با مسائل گسترده‌تر سیاسی پیوند بزند... و گر چه نقش حزب سیاسی را نادیده نمی‌گیرد اما بیش‌تر از لزوم یک تشکل سیاسی هماهنگ کننده و در عمل دموکراتیک دفاع می‌کند، که قادر است با اتحادیه‌ها برخورد غیر ابزاری داشته باشد. (لمبرت و وبستر، صص ۲۱)

اما نظر من با سنخ‌شناسی لمبرت و وبستر تفاوت‌های چندی دارد. من با تعریف آن‌ها از نوع "ارتدکس" مخالف هستم، آن‌جا که می‌گویند این سنخ از اتحادیه‌گری ضرورتاً وارد گود وسیع‌تر سیاست نمی‌شود. این تعریف بی‌تردید در مورد AEL-CIO درست نیست (و احتمالاً در مورد هر نوع جنبش اتحادیه‌ای در جهان در هر شکل آن). AEL-CIO به طور خیلی فعالی در سیاست‌های انتخاباتی درگیر می‌شود، در حالی‌که خود را با نظام مناسبات صنعتی رسمی منطبق می‌کند و یا جذب آن می‌شود. من عموماً با نظر لمبرت و وبستر در مورد نوع "خلقی" موافق هستم، با این وجود فکر می‌کنم که این اتحادیه‌ها به وسیله احزاب سیاسی کنترل شده و یا از آن‌ها تبعیت می‌کنند، و وفاداری اصلی آن‌ها به این احزاب است تا منافع بلافصل اعضای اتحادیه. در مواردی که این اتحادیه‌ها در درون یک نظام اجتماعی سوسیالیسم دولتی موجودیت می‌یابند، آن‌ها می‌توانند و گاهی اوقات در فعالیت‌های بین‌المللی کارگری (به قصد حمایت از اتحادیه‌های وابسته به احزاب سیاسی که متحد احزاب غالب اند) درگیر می‌شوند.

در زیر من دریافت خود را از اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی بیان می‌کنم.

## رهیافت من

برای فهم جنبش‌های جدید کارگری، بایسته است که روی‌کرد مفهومی خود را نسبت به آن‌ها بیان کنم. اول، از دیدگاه نظری، من جنبش‌های کارگری را، اساساً همچون عامل تغییر اجتماعی رادیکال می‌نگرم. دوم، مدت زمانی را که با اعضا و رهبران (KMU) در فیلیپین - در طی پنج دیدار از سراسر این کشور در بیش از هفت سال گذشته- گذراندم، همراه با پژوهش گسترده، دریافتم که اکثریت اعضا و رهبران این سازمان، به جنبش کارگری همچون عامل تغییر اجتماعی رادیکال می‌نگرند. و من بر اساس مشاهده‌های خود از (KMU) و بر پایه‌ی چگونگی عمل‌کرد آن در جامعه، به تعریف این سنخ جدید اتحادیه‌خواهی رسیده‌ام.

از پی لمبرت و وبستر، من بازشناسی سه سنخ عمومی از اتحادیه‌گرایی موجود را پیش‌نهاد می‌کنم. گو این‌که من آن‌ها

را" اقتصادی"، "سیاسی" و "جنبش اجتماعی" می‌خوانم، و به گونه‌ای متفاوت از لمبرت و وبستر این ترم‌ها را به کار می‌گیرم. برای آن‌که اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی را به مثابه‌ی نوع متفاوتی از اتحادیه خواهی متمایز کنم، لازم است حدود و ثغور این ترم‌ها را معین کنم.

من اتحادیه‌گرایی "اقتصادی" را سنخی از اتحادیه خواهی تعریف می‌کنم که خود را با نظام مناسبات صنعتی همساز کرده و جذب آن می‌شود؛ در فعالیت‌های سیاسی، در چارچوب نظام سیاسی مسلط، به منظور بهبود وضعیت اعضایش و رسمی شدن خود درگیر می‌شود، اما غالباً خود را به منافع آنی محدود می‌کند؛ در فعالیت‌های بین‌المللی کارگری می‌تواند و گه‌گاه نیز درگیر می‌شود، و گر چه این را به ظاهر برای بهبود وضعیت اعضایش می‌کند، اما عمدتاً و نه به طور کامل- با هدف کمک به حفظ بهتر نظام اقتصادی جاری کشور انجام می‌دهد، و این فعالیت‌های بین‌المللی معمولاً در تقابل با هر نوع اتحادیه‌گرایی، که نظام را به چالش می‌گیرد، قرار دارند. اتحادیه‌گرایی "سیاسی" را سنخی از اتحادیه خواهی تعریف می‌کنم که زبردست و یا دنبال‌رو حزب سیاسی و یا دولت است- و وفاداری اصلی رهبران‌ش متوجه آن‌ها است [حزب سیاسی و یا دولت تا اتحادیه]؛ و این تعریف هر دو روایت لنینستی و "رادیکال ناسیونالیستی" را در بر می‌گیرد (۱۱). این روی‌کرد غالباً- و نه به طور کامل- به بی‌توجهی به مسائل محل کار به نفع مسائل "بزرگ‌تر" سیاسی می‌انجامد. این اتحادیه‌ها می‌توانند و گاه نیز در فعالیت‌های بین‌المللی کارگری، که به منظور حمایت از اتحادیه‌های وابسته به احزاب سیاسی و دولت طرح‌ریزی شده‌اند، شرکت می‌کنند.

### تعریف من از اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی

اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی، سنخی از اتحادیه خواهی است که با هر دو شکل سنتی اتحادیه‌گرایی اقتصادی و سیاسی فرق دارد. این نوع اتحادیه‌گرایی، به مبارزه کارگران صرفاً به عنوان یکی از بسیار تلاش‌ها برای دگرگونی کیفی جامعه می‌نگرد، و نه همچون یگانه عامل مبارزه سیاسی و تغییر اجتماعی و یا حتا عامل اصلی آن. بنابراین، در جست‌وجوی متحدانی با دیگر جنبش‌های اجتماعی بر یک بنیان برابر است، و تلاش می‌کند چه در داخل کشور و چه در سطح بین‌المللی در عمل به آن‌ها بپیوندد. اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی، خواهان آن است که اتحادیه به طور دموکراتیک توسط اعضای آن کنترل شود و نه به دست هیچ تشکیلی بیرون از آن؛ و اذعان دارد که مبارزات بر سر کنترل زندگی کاری روزانه‌ی کارگران، دست‌مزد و شرایط کار کاملاً به هم مرتبط‌اند و نمی‌توانند بی‌نسبت با وضعیت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی در مقیاس ملی باشند. این ایجاب می‌کند که مبارزه برای بهبود وضع و حال کارگران در مقیاس ملی در بگیرد- ترکیب مبارزه علیه ستم‌گری و بهره‌کشی در محل کار و رویارویی با سلطه، هم داخلی و هم خارجی، در سطحی گسترده‌تر در جامعه، و به علاوه روابط سرورانه در درون خود اتحادیه‌ها. بنابراین اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی، مستقل از سرمایه، دولت و احزاب سیاسی عمل می‌کند؛ و دستور کار خود را از چشم-انداز ویژه‌ی خود تعیین می‌کند، در همان حال که آماده است در مذاکره با جنبش‌های اجتماعی- که متحد او و دارای روابط برابر با هم‌اند- بر سر تعدیل دیدگاه خود درنگ کند.

این مفهوم از اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی، نه تنها آن را همچون سنخ متفاوتی از اتحادیه‌گرایی بازمی‌شناسد، بلکه همچنین بر بنیان درک متفاوتی از طبقه کارگر و سازمان‌یابی آن در مبارزه برای تغییر جامعه قرار دارد. این رهیافت، فراسوی دویارگی سنتی اقتصادی-سیاسی می‌رود، آن‌گونه که در مفاهیم اقتصادی و همچنین سیاسی رایج است. و از

این‌رو، به طور رادیکالی از مفهوم لنینیستی اتحادیه‌گرایی متفاوت است. اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی، بر کنترل دموکراتیک توسط اعضا در داخل اتحادیه‌ها استوار است و هیچ کنترلی از خارج از خود را- خواه از سوی چپ و خواه راست- نمی‌پذیرد. و آماده‌ی همکاری با جنبش‌های اجتماعی بر پایه روابط برابر است و حتا تعدیل دیدگاه ویژه- اش را در مذاکره با آن‌ها مورد توجه قرار می‌دهد؛ این هم پیمانی‌ها، هم شامل ارتباط‌های کوتاه مدت و هم روابط ساختاری درازمدت‌تر می‌شوند. و سرانجام، هدف‌اش درگیر شدن در کارزارهای مقاومت ملی بر علیه دولت است. به علاوه، تلقی آن از انترناسیونالیسم بر بنیاد روابط همبستگی استوار است.

از این‌رو در بحث حاضر، اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی را از دیدگاه نظری سنخی از اتحادیه‌خواهی می‌یابم که به جنبش‌های کارگری همچون کنش‌گران تغییر اجتماعی رادیکال می‌نگرد؛ اما این سنخ جدید از اتحادیه‌گرایی، از اتحادیه‌خواهی سنتی لنینیستی متمایز است، و بر تدقیق بیش‌تر دریافت و اترمن یا لمبرت و وبستر متکی است. و اکنون پس از به دست دادن مفهومی نظری از جنبش‌های جدید کارگری، هنگام آن است که یکی از آن‌ها را مورد بررسی قرار دهیم تا دریابیم که آیا، این مفهوم پایه‌ای در واقعیت دارد. به این منظور، من پاره‌ای از پژوهش‌ام را در باره‌ی KMU ارایه می‌کنم.

### **بررسی کیلو سنگ مایو آنو (KMU) در فیلیپین**

(KMU) تنها یکی از پنج شکل کارگری مختلف در فیلیپین است- سایر تشکلهای وابسته به فدراسیون تحت سلطه‌ی شوروی سابق اند، فدراسیون جهانی کارگری (WFTU)، فدراسیون کارگران آزاد (FFW)، مرکز کارگری لاگاس منگاگوا (LMLC)، و اتحادیه کنگره فیلیپین (TUCP). در جایی‌که فدراسیون‌های وابسته‌ای مانند- فدراسیون جهان کارگری از لحاظ سیاسی از جانب KMU پیشرفته محسوب می‌شود، فدراسیون کارگران آزاد و مرکز کارگری منکاگوا، میانه‌رو، و اتحادیه‌ی کنگره فیلیپین محافظه کار به شمار می‌رود. (مارکوس TUCP را، به مثابه‌ی تشکیلات توده‌ای در درون کارگران به منظور حمایت از دیکتاتوری به وجود آورد.) علاوه بر این‌ها اتحادیه‌های مستقلی وجود دارند که در اطراف طیف‌های سیاسی قرار دارند. KMU گاهی اوقات این طبقه‌بندی را جایگزین دسته‌بندی دیگری می‌کند، تحت عنوان اتحادیه‌های "واقعی" و "زرد" که اولی پیشرفته و دومی ارتجاعی است. اتحادیه‌های مختلف گاهی اوقات به طور تاکتیکی حول موضوعات مختلف، به خصوص خواست اقتصادی نظیر دستمزد با هم متحد می‌شوند در حالی‌که از نظر سیاسی مخالف یکدیگر باقی می‌مانند.

چرا KMU رشد کرد؟ چه شرایطی سبب ایجاد آن توسط کارگران گردید؟ چه عامل باعث شد که KMU باقی بماند و رشد کند؟ سه دلیل برای تاسیس KMU وجود دارد. اول، شرایط وحشتناک کار بود. دوم، اتحادیه‌های سنتی کارگران را فروخته بودند. و سوم وجود نیاز روشن برای سازمان‌یابی کارگری که علیه تسلط خارجی کارگران را متشکل کند. تا زمانی‌که کشور تابع منافع خارجی بود، اتحادیه‌ها قادر به رشد و گسترش مبارزه و مواجهه با مشکلات نبودند که مردم از آن رنج می‌بردند.

### **کیلو سانک مایو آنو KMU**

KMU، تحت عنوان جنبش اول مه ترجمه می‌شود، و در اول مه ۱۹۸۰، در زمان دیکتاتوری سیاه مارکوس تاسیس

شد. این هفتمین تشکیلات اتحادیه‌ای بود که ۳۵ هزار نفر عضو را در آن زمان تحت پوشش قراردادهای دسته جمعی قرار می‌داد، به علاوه ۱۵ هزار عضو بدون این پوشش را در بر می‌گرفت (۱۴). پس از دهسال، این اتحادیه دارای ۳۵۰ هزار عضو زیر پوشش قراردادهای دسته جمعی، و ۴۰۰ هزار کارگر دیگر بدون پوشش قراردادهای دسته جمعی، اما زیر چتر KMU بودند. (۱۵)

اما واضح است که به غیر از اندازه و یا حتی رشد اعضای آن، باید آگاهی بیش‌تری از KMU به دست آورد. KMU چگونه در مقابل سرکوب دیکتاتوری از جمله دستگیری، بازداشت رهبران، سخنگویان و تقریباً صد نفر از رهبران بالای آن مقاومت کرد؟ چگونه تشکیلات پس از ترور پی در پی رهبران، نقض حقوق بشر و مخالفت تقریباً کامل ارتش و طبقه حاکم توانست راهش را ادامه دهد؟

KMU از کجا این توانایی را به دست آورد که وی را قادر کرد تا دومین اعتصاب عمومی کارگری را در طول ۷ سال از تاسیس خود رهبری کند و پیروز شود؟

بخشی از قدرت KMU در تداوم راهش، به اصول پایه‌ای مثل اصالت، رزمندگی و خصلت ملی بر می‌گردد. یکی از رهبران اصلی آن که از فاش شدن نامش امتناع داشت در سال ۱۹۸۶ مصاحبه‌ای کرد، و توضیح داد که این اصول چه معنایی برای اعضای KMU در بر دارد.

با گفتن "اصالت" منظور ما این است که KMU به وسیله اعضایش هدایت می‌شود. تمام اطلاعات در اختیار اعضاء قرار داده می‌شود و سیاست‌هایی که تشکیلات را هدایت می‌کند توسط آن‌ها اخذ می‌شود. منظور ما از رزمنده بودن این است که KMU هرگز به منافع طبقه کارگر خیانت نمی‌کند، حتی اگر به قیمت جان‌مان تمام شود. KMU معتقد است که کارگران از طریق عمل جمعی توده‌ای به حیثیت و حرمت انسانی خود آگاه می‌شوند. خصلت ملی بدین معناست که ثروت فیلیپین به مردم فیلیپین تعلق دارد و حاکمیت ملی نباید تحت هر شرایطی مورد مسالحه قرار گیرد. KMU مخالف حضور پایگاه‌های آمریکا در فیلیپین است.

به دیگر سخن KMU، از نظر طبقاتی آگاه است، و معتقد است که کارگران بیش‌تر از مبارزات توده‌ای‌شان می‌آموزند تا معاملات پشت پرده رهبران، و مصمم است که فیلیپین باید به وسیله‌ی مردم فیلیپین کنترل شود. اظهار این-که KMU حتی به قیمت جان رهبران، هرگز به منافع طبقه کارگر خیانت نمی‌کند اغراق‌آمیز نیست. بسیاری از سازمان‌دهندگان، رهبران و اعضای آن دستگیر یا کشته شده‌اند. ترور رولاندو اولالیا رهبر KMU در نوامبر ۱۹۸۶ نشان داد که فعال بودن در اتحادیه اصیل، برای آن‌ها با بالاترین خطر همراه است.

یکی دیگر از جنبه‌های بقا و رشد KMU درک سیاسی تشکیلات از مفهوم اتحادیه اصیل است. اتحادیه‌ای واقعا اصیل است که قلمرو فعالیت اتحادیه‌ای خود را از روابط خاص کارخانه فراتر ببرد و مبارزه برای اقتصاد سیاسی در سطح ملی و روابط اجتماعی داخلی را نیز شامل شود. اتحادیه‌های مربوط به KMU این درک را تا بالاترین سطح خود در فیلیپین توسعه داده‌اند، هر چند مسئله به این جا محدود نمی‌شود.

اتحادیه‌های اصیل، مخالف مداخله امپریالیستی و سلطه از طرف ملت‌هایی نظیر آمریکا و ژاپن، همچنین موسساتی مثل صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و ... هستند.

دخالت KMU در بحث‌های مربوط به مسیر و شکل آینده‌ی جامعه همراه با قدرت روزافزون آن در مداخله در تولید

اقتصادی به علت موقعیت آن در سازمان کار، آنچنان این اتحادیه را با اهمیت می‌سازد که موضوعی برای بررسی و آموزش به شمار می‌رود.

نقاط قوت تشکیلاتی دیگر آن را باید در فرآیند درونی سازمان‌های مربوط به KMU یافت: KMU به دموکراسی پایبند است و به اعضایش حساب پس می‌دهد. خواهان از خودگذشتگی و فداکاری رهبران و جنگ با فساد درونی است. KMU به وسیله‌ی اعضایش رهبری می‌شود و نه به وسیله تشکیلات دیگر چه چپ و یا راست.

سه عامل سیاسی سبب بی‌همتا بودن KMU شده است: برنامه آموزشی آن (۹)، به گونه‌ای طرح‌ریزی شده که آموزش سیاسی را برای همه اعضا مهیا می‌کند و آن را فقط به نمایندگان کارگران و رهبران محدود نمی‌کند. رابطه‌اش با دیگر جنبش‌های اجتماعی همچون دهقانان، زنان، ماهی‌گیران، فقرای حاشیه شهر، قبایل و محصلان، و بر عدم وابستگی به تشکلات بیرونی استوار است.

## آموزش

KMU یکی از رشد یافته‌ترین برنامه‌های آموزشی اتحادیه‌ای در جهان را داراست. شاید بخشی کلیدی که در خدمت گسترش رهبری است.

برنامه آموزشی KMU که با عنوان عمومی "اتحادیه اصیل" شناخته می‌شود شامل سه دوره متفاوت: PAMA، GTU، KPD است.

PAMA یک دوره‌ی یک روزه کوتاه است که سازمان‌دهندگان آن می‌توانند آموزش پایه‌ای عملی حتی در رابطه با صف اعتصاب به کارگران ارائه دهند. در این دوره کارگران نه تنها حقوق و مسئولیت‌های اتحادیه‌ای، بلکه اقتصاد سیاسی را نیز فرا می‌گیرند. ارزش اضافی به شکلی قابل فهم برای کارگران توضیح داده می‌شود. به مفهوم امپریالیسم روشنی انداخته می‌شود، و به عنوان عاملی کلیدی در ایجاد فقر و سقوط کشور نشان داده می‌شود. دستیابی به حاکمیت ملی به طور واضح، بخش مهمی از مبارزه‌ی کارگران برای آزادی تلقی می‌شود.

GTU دوره‌ی سه روزه اتحادیه، جزئیات بیشتری را دربر می‌گیرد. کارگران مشکلات کار را مورد بحث قرار می‌دهند. آن‌ها تفاوت میان اتحادیه‌های واقعی از یک‌طرف و اتحادیه زرد (چه از نوع "نان و کره، برنج" یا مدل بیشتر همکاری‌کننده آن) از طرف دیگر را مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند. آن‌ها پیرامون تاریخ جنبش کارگری فیلیپین و کوشش‌های پیشین به منظور توسعه‌ی اتحادیه واقعی متمرکز می‌شوند. و کارگران چگونگی مبارزه برای آزادی ملی و طبقه کارگر را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند.

دوره‌ی سوم، KPD، برنامه ملی دموکراتیک را ترویج می‌کند. (۱۷) دوره‌ی KPD اساساً بخشی از دوره‌ی دوم، یعنی GTU است، اما این دوره ارتقاء یافته و رشد بیشتری کرده است. KPD توجهی خود را حول مبارزه برای دموکراسی ملی متمرکز می‌کند و اتحاد با نیروهای سیاسی مختلف را دربر می‌گیرد که برای حکومت ملی می‌جنگند. هدف دموکراسی ملی، تاسیس کشور واقعا مستقل و یک دولت ائتلاف ملی دموکراتیک است که بر پایه‌ی بخش‌های مختلف جامعه مثل دهقانان، کارگران، ماهی‌گیران، زنان، فقیران حاشیه شهر، محصلان، غیره استوار است. (۱۸)

این دوره‌ها به طور رسمی در انستیتوی آموزشی و تحقیقات جهانی کارگری EILER رشد پیدا کرد که یک تشکیلات اساساً کلیسایی در پایتخت مانیل به شمار می‌رفت، اما آن‌ها در پاسخ به جایگاه مقدم آموزشی اعضا در کنگره

موسس KMU در سال ۱۹۸۰ به وجود آمد. این دوره‌های آموزشی در محل (در خطوط اعتصاب کارگری و جلسات اتحادیه) رشد و گسترش یافت و به منظور تصحیح و رشد بیشتر اعضای به انستیتو EILER در مانیل فرستاده می‌شوند. پس از آن دوباره به کارخانه برگردانده شده، مورد آزمایش قرار گرفته و آنجائی که لازم باشد آموزش آن‌ها مورد جرح و تعدیل قرار می‌گیرد.

این مراکز آموزشی در سرتاسر کشور تاسیس شده است. هر فدراسیون KMU و همین طور معتمدان محلی هم یک بخش آموزشی دارند، هدف آن‌ها آماده و قابل دسترس ساختن اطلاعات برای کارگران است.

این اطلاعات منحصر به اعضای KMU نیست. در باتان، کارگران حتی خواهان آن بودند که همه اعضای متحدان ایالتی آن‌ها- حتی اتحادیه‌های وابسته به دیگر مراکز کارگری- از این آموزش‌ها بهره‌مند شوند. به نظر می‌رسد که در رابطه با اغلب متحدان مسئله به همین روال باشد. هر چند، در بعضی مناطق برنامه‌های آموزشی مستقلی به وجود آمده است، مثل انستیتوی ویسایا برای تحقیقات و آموزش اتحادیه‌ای در سبو، که به اتحادیه‌های موجود در منطقه دبیایاز خدمت می‌کند.

تفاوت اصلی میان سازمان‌های KMU و دیگر گروه‌های کارگری همین فرآیند آموزشی است. KMU تلاش دارد که به منظور دخالت کارگران در مواجهه با مشکلات خود و کشورشان دانش آنها را رشد دهد. آن‌ها از هر فرصتی به منظور آموزش کارگران استفاده می‌کنند، یا کوشش می‌کنند که در طی "دوره آزادی" نسبی برنامه‌ی انتخاباتی ارائه کنند و یا به کارگران کمک می‌کنند که کنترل بر اتحادیه خود را در دست بگیرند تا آنرا به نهادی رزمنده تبدیل سازند. کلید این فرآیند آموزشی در شیوه‌ی اداره آن قرار دارد. به جای آن‌که فقط به کارگران بگویند که آن‌ها چگونه باید فکر و یا عمل کنند؛ آموزش‌دهندگان KMU یک برنامه‌ی آموزشی ایجاد کرده‌اند که در آن کارگران قادر اند ایده‌ها و دیدگاه‌های‌شان را در پیوند با موضوعات گوناگون، با آن‌ها در میان بگذارند و راه‌های بدیل را مورد بحث قرار دهند. از طریق بحث‌های آزاد و داده‌ها از طرف آموزش‌دهندگان، کارگران خودشان و دیگران را آموزش می‌دهند.

به سادگی اهمیت آموزش را نباید ناچیز شمرد. آموزش، کارگران را بیرون از محل کار دور هم جمع می‌کند. به آن‌ها این امکان را میدهد که در پیوند با خواسته‌های‌شان و چگونگی رسیدن به اهداف‌شان فکر و بحث کنند. آموزش هم چنین برای آن‌ها این فرصت را فراهم می‌کند که با یکدیگر برخورد کنند، و در درون تشکیلات همبستگی ایجاد کنند. مهم‌ترین دست‌آورد آن، احساس قدرت در میان کارگران است. کافی است که یکبار کارگران این دوره‌های آموزشی را از سر بگذرانند آن‌ها درک واقعی از خودشان و این‌که چه کار دارند می‌کنند را به دست می‌آورند. شاید انتزاعی به نظر برسد، اما این مسئله به طور واقعی خود را در عزم‌شان در پیوند با مبارزات مشخص، تداوم حرکت‌های اعتراضی ۲۴ ساعته برای بیشتر از یکسال نشان می‌دهد که به امری رایج تبدیل شده است.

این کلاس‌ها کارگران را تشویق می‌کنند که دوره‌های ویژه خود را گسترش دهند. به عنوان مثال اتحادیه‌ی کارگران IGMC در منطقه‌ی خط صادرات باتان برای کارگزارانش کلاسی را در باره‌ی روابط سرمایه‌داری تولید در شرکت-شان بر پا کرد. چرا تولیدات به شکل موجود ترتیب داده شده است؟ کمپانی تلاش دارد که چکار کند؟ چگونه آن‌ها قادر به انجام آن هستند؟ اتحادیه برای تقویت خودش چه کار می‌تواند بکند؟ این‌ها پرسش‌هایی هستند که کلاس‌ها برای جواب دادن به آن‌ها متمرکز می‌شوند. اتحادیه تا قبل از اوایل ۱۹۸۶ همه اعضایش را در این دوره‌ها جا داده بود.

## رابطه با تشکل‌های بخش‌های دیگر جامعه

در فیلیپین، دموکرات‌های ملی در درون هر گروه از جامعه (مثل کارگران، دهقانان، ماهی‌گیران، زنان، فقرای حاشیه شهر و محصلان) تشکل‌هایی به وجود آورده‌اند که نیازهای ویژه‌ی مردم آن بخش را نمایندگی می‌کند. این‌ها به اسم تشکل‌های سکتوری یا "بخشی" نامیده می‌شوند.

پیوستن به تشکل‌های یک بخش به منظور مبارزه برای خواست‌هایی که تمامی مردم فیلیپین از آن بهره می‌گیرند و منحصر نشدن منافع KMU فقط به کارگران و مشکلات آن‌ها، نکته کلیدی دیگری در رشد آن به شمار می‌رود. مردم فیلیپین با استفاده از این اتحادیه‌ی جنبی قادر شده‌اند تاکتیکی به اسم ولگانگ بایان و یا "اعتصاب مردم" را بسط دهند که حتی بسیار قوی‌تر از "اعتصاب عمومی" تقریباً افسانه‌ای در کشورهای صنعتی می‌باشد.

یک "اعتصاب مردمی" شامل اعتصاب عمومی کارگری هم می‌شود، اما از آن فراتر می‌رود. به علاوه، تمام حمل و نقل متوقف می‌شود، همه‌ی مغازه‌ها و دکان‌ها بسته می‌شوند، تمامی اعضای جامعه به قصد جلوگیری از کار، و باریکادهایی برای وسایل نقلیه خصوصی که به کار ادامه می‌دهند و یا برای کسانی که می‌خواهند به صف کارگران بپیوندند ایجاد می‌کنند.

اولین اعتصاب مردمی در شهر داراتر در میندانائو در سال ۱۹۸۴ اتفاق افتاد. عمده‌ترین فعالیت‌های اقتصادی در نتیجه‌ی عمل هماهنگ شده‌ی مردم در پاسخ به درنده‌خوئی و عملیات افزایش یابنده‌ی نظامی در این جزیره، از کار افتاد. دو اعتصاب مردمی در دو جزیره دیگر، در طول سال‌های ۱۹۸۵ آغاز گردید. که باز هم در اعتراض به نظامی شدن این جزایر بود. سومین اعتصاب مردمی با موفقیت همراه بود تا حدی که فرماندار نظامی جزیره، از رهبران اعتصاب خواست که به آن پایان دهند، اما آن‌ها از پذیرش خواست او امتناع ورزیدند. یکی از رهبران به او گفت "وقتی به تمام هدف‌هایمان رسیدیم به اعتصاب پایان می‌دهیم" (۱۹) این اعتصاب مردمی سه روز طول کشید.

چگونه این تاکتیک رشد پیدا کرد؟ راستو "نونی" لیبرادر، دبیر کل در منطقه میندانائو توضیح داد که رهبران تشکل‌های بخش‌های گوناگون دریافته بودند که تلاش‌شان در پیروزی برای خواسته‌های ویژه‌شان دست‌آورد ناچیزی دارد. KMU و آن‌ها شروع به مذاکره کردند که ببینند آیا فعالیت مشترک موفق‌تر است یا نه. (۲۰). نتیجه‌ی تلاش‌های آن‌ها تاکتیکی بود، که هر چند بسیج آن به درستی مشکل بود، اما وقتی آغاز می‌شد به طور غیر قابل باوری قدرت خود را به نمایش می‌گذاشت.

در ماه مه ۱۹۸۵، تشکل‌های بخش‌های مختلف، از جمله KMU، در چارچوب یک اتحاد ملی به نام بایان، یا اتحادیه جدید میهن‌پرستان متشکل شدند. بایان، که به معنی "خلق" یا "سرزمین" است در سطح ملی متشکل شده است و دارای شعبه‌های محلی در بیش‌تر مناطق شهری در سراسر کشور می‌باشد.

اعتصاب مردمی قابل توجه دیگر در استان باتان بر علیه ساخت نیروگاه اتمی در سال ۱۹۸۵ رخ داد. این نیروگاه در دامنه‌ی آتشفشان در منطقه‌ی زلزله‌خیز ساخته شده بود، هدف رساندن برق به پایگاه‌های آمریکائی، به اسم کلارک و سایبیک، و به منطقه‌ی صادراتی در ماری ولز بود. این اعتصاب مردمی را چنین توصیف کردند:

"چندین تظاهرات بزرگ بر علیه نیروگاه آغاز شد. بزرگترین آن سه روز اعتصاب در سطح استان در ماه ژوئن ۱۹۸۵ بود. فعالیت ۸ شهر به حالت توقف درآمد. تمام بانک‌ها، مغازه‌ها، مدارس، وسایل حمل و نقل عمومی، مشاغل

خصوصی و ادارات دولتی بسته شد. حتی قایق‌های ماهی‌گیری در بنادر محلی، از رفتن به دریا امتناع کردند، کارگران مناطق صنعتی آزاد تجاری، مناطقی که کارخانجات چندملیتی در آن قرار دارد، دو روز بیرون آمده و راهپیمائی کرده و به اعتصاب پیوستند. کارگران تمام راه‌هایی را مسدود کردند که به نیروگاه منتهی می‌شد و با ماشین‌های نظامی درگیر شدند که به منظور باز کردن راه فرستاده شد (۱۹۸۰، واتر و جکسون). اولین اعتصاب خلقی سرتاسری در ماه اگوست ۱۹۸۷ در پاسخ به افزایش قیمت نفت توسط دولت آغاز شد. با وجود آن‌که به دلیل اقدام به کودتا زود خاتمه یافت، اما سازمان‌دهی این اعتصاب، بیش از ۹۵ درصد کشور را به حالت تعطیل درآورد. جالب توجه است که پس از اعلام برنامه برای اعتصاب مردمی سرتاسری دیگر و قبل از این‌که آن اعتصاب بتواند در دسامبر ۱۹۸۹ شروع شود، اقدام برای کودتا بعدی صورت گرفت.

اعتصابات مردمی نمونه‌ی شناخته شده‌ای نزد فیلیپینی‌های پیشرو است که نشان می‌دهد فعالیت مشترک دست‌آورد بیش‌تری می‌تواند به دست دهد تا به تنهایی. اعتصابات مردمی هم چنین به KMU این شناخت را ارائه داد که طبقه کارگر بایستی در مسائل ملی‌ای درگیر شود که بر سایر بخش‌های جامعه تاثیر دارد، به دلیل این‌که این مسائل بر کارگران هم اثر خاص خود را بر جای می‌گذارد.

### استقلال KMU از تشکل‌های بیرونی

KMU بارها به عنوان این‌که بخشی از جبهه حزب کمونیست فیلیپین است متهم شده است. با زدن برچسب به عنوان جبهه، خشونت و سرکوب علیه آن در بین طبقات متوسط و بالا در جامعه مشروعیت می‌یابد که همچون آمریکا قویا ضد کمونیست هستند. این اتهام در رابطه با بحث من از این اتحادیه به عنوان نوع جدیدی از اتحادیه مهم است، چرا که اگر این اتهام درست باشد KMU را باید کاملاً به عنوان اتحادیه‌ای از نوع سیاسی دسته‌بندی کرد و نه به عنوان اتحادیه جنبش اجتماعی.

چرا من ادعا می‌کنم که KMU از حزب کمونیست مستقل است؟ چه شواهدی از آن حمایت می‌کنند؟ در واقع اما ملاحظات بیش‌تری وجود دارد.

با وجود اتهامات وارده، هیچ‌کس تاکنون ثابت نکرده است که KMU به وسیله‌ی حزب کمونیست کنترل می‌شود، حتی فردینالد مارکوس با همه قدرتش و سیستم قضائی تابع و زیردستش نتوانست این ادعا را ثابت کند. KMU بارها این ادعا را تکذیب کرده است، که بخشی از جبهه حزب کمونیست فیلیپین است. تعدادی از رهبران KMU به اتهام "خرابکاری" و "شورش" دستگیر و بازداشت شده‌اند، که در واقعیت امر این‌ها از نوع اتهاماتی است که به حزب کمونیست فیلیپین تعلق دارد. تا آنجائی که من می‌دانم این اتهامات هرگز در دادگاهی علیه آن‌ها اثبات نشده. رهبران KMU بارها و بارها به وسیله دستگاه‌های دولتی مورد بازجویی قرار گرفته‌اند، و تاکنون نشان داده نشده است که عضو حزب کمونیست هستند. کریسپین بلتوان مسئول KMU مخصوصاً گفته است که این مسئله واقعیت ندارد: حزب کمونیست فیلیپین برنامه خودش را دارد، بخش قابل توجهی از آن شبیه برنامه ماست، اما در مجموع با برنامه‌ی ما متفاوت است. در اولین مرحله، مهم‌ترین ملاحظه‌ای را که باید در نظر داشت خصوصیت صلح‌جویانه و پارلمانی مبارزه ماست: ما استفاده از خشونت را برای دستیابی به اهدافمان رد کرده ایم، ما قانون اساسی جمهوری فیلیپین را راهنمای خود قرار داده، ما بارها وفاداری خود را به پرچم و قانون اساسی اعلام کرده ایم. (۲۱)

هنگامی که تشکل‌های زیر اتهام، لزوم مبارزه مسلحانه یکی از اجزاء کلیدی سیاست حزب کمونیست را رد می‌کرده‌اند در واقع این اتهام که بخشی از جبهه حزب کمونیست اند را هم نفی می‌کردند.

بدین جهت، هر دو دولت‌های اکینو و راموس با KMU به عنوان یک حزب مسئول برخورد کرده‌اند، و دولت اکینو KMU را در شورای مشاوره و راهنمایی خود وارد کرد.

با وجود این واقعیت که هیچ مدرک معتبری نشان داده نشده است، هنوز هم اتهام کمونیست بودن ایراد می‌شود. اما بر اساس این اعتقاد که "جائی که دود است، نشانه‌ی آتش است" این اتهامات ممکن‌ست مردم را متقاعد کند که شاید چیزی وجود داشته باشد.

در ۷ سالگی گذشته من پیرامون این مسئله تحقیقات کاملی انجام داده‌ام، با این کوشش که مشخص کنم که آیا KMU یکی از انواع جدید رشدیافته اتحادیه است یا این که محصول یک حزب کمونیست بسیار پیچیده است. من با کارگران، فعالین اتحادیه‌ها، سازمان‌دهندگان و رهبران KMU، رهبران مخالف اتحادیه KMU، اکادمیسین‌ها، روحانیون و فعالین کلیسا، سازمان‌دهندگان اجتماعات، به اضافه خبرنگاران، بعضی‌ها را به تنهائی و با برخی در گروه‌های کوچک صحبت کرده‌ام. من موضوعات مطروحه به وسیله KMU را (به علاوه GTU- یعنی دوره آموزشی برای اتحادیه‌های واقعی که به وسیله انستیتو جهانی برای آموزش و تحقیقات کارگری ایجاد شده و KMU از آن به عنوان پایه‌های مدارک آموزشی خود استفاده می‌کند) را خوانده‌ام و نظرات و ادعاهای کسانی را که از نظر سیاسی در طیف چپ و راست KMU قرار داشتند را مورد ارزیابی قرار داده‌ام.

به علاوه این‌ها، در صحبت‌هایی که با رهبران KMU داشته‌ام (۲۳)، من به طور مشخص در رابطه با فرآیند تصمیم‌گیری و رشد آن اطلاعاتی به دست آورده‌ام. دستیابی به این اطلاعات، نکات کلیدی را پیرامون چگونگی عملکرد درونی تشکیلات به دست می‌دهد.

از طریق این تحقیقات (که شامل حضور در جلسات وسیع اتحادیه محلی و فدراسیون‌های منطقه‌ای می‌شود) من متوجه شدم که KMU به طور دموکراتیکی اداره می‌شود. جلسات اتحادیه‌ای که من در آن حضور یافتم، تعداد شرکت‌کنندگان خوب، بخش‌ها قوی، فکر شده و انتقادی بودند. رابطه میان رهبران و اعضا، باز و با احترام متقابل بود.

در بین فدراسیون‌های گوناگون KMU طیفی از سیاست‌های گوناگون وجود دارد، و بحث‌ها در درون و میان آن‌ها زنده و فعال است. اتحادیه‌ها از این حق برخوردارند که از شرکت در حرکت‌های اعتراضی بزرگ امتناع کنند، هر چند امتناع به طور واضح تشویق نمی‌شود. لااقل در یک مورد برجسته که در آن شواهد کاملاً روشن و نتیجه واضح و شناخته شده به نظر می‌رسد (نمونه‌ی مداخله‌ی سیاسی به وسیله جامعه بین المللی کارگران مواد غذایی و معتمدین IUF) (۲۴)، فدراسیون ملی کار (NFL) را به جدایی از IUF مجبور نکردند؛ این در حالی بود که سه فدراسیون دیگر عقب نشینی کرده بودند، این حمله بزرگی به موجودیت KMU تلقی می‌شد. به علاوه، فدراسیون ملی کار به طور عام با تحلیل اولیه KMU در رابطه با کشتار میدان تین‌آن مین مخالف بود، ولی اجباری در کار نبود که از تشکیلات بیرون رود. (۲۵) KMU به وسیله‌ی "سانترال‌لیسم دموکراتیک" کنترل نمی‌شود.

عامل دیگری که به وسیله‌ی منتقدان KMU مورد چشم پوشی قرار گرفته بود، نحوه رشد آن بود و تعداد قابل توجهی از تشکل‌ها و رهبران درون KMU به طور قابل ملاحظه‌ای از جناح راست به KMU آمده بودند. از ۱۱ فدراسیونی

که اکنون عضو هستند، سه عدد آن‌ها تاریخاً در اوایل فعالیت‌شان تشکلی زرد محسوب می‌شدند. همین‌طور (ULGWP) قبل از این‌که عقب‌نشینی کند. در واقع IBM فقط در سال ۱۹۸۷ بود که اتحادیه دست راستی TUCP را ترک کرد و به KMU پیوست. AMA-SUGBO متحد سبوس، در ابتدا به اتحادیه‌ی TUCP وابسته بود. لاقلاً یکی از رهبران رده بالای KMU یکبار رهبر محلی در درون TUCP بوده است، و گمان می‌کنم که اکنون افرادی از رهبران سابق رده بالای تشکلات زرد وجود دارند که در درون KMU کار می‌کنند. برای این تشکلات و رهبران آن‌ها غیر متحمل به نظر می‌رسد. به خصوص به دلیل شهرت بحث‌برانگیز KMU- که بدون بررسی جدی این اتهام پیرامون وابستگی و عدم وابستگی KMU، به این تصمیم برسند که از راست به چپ بروند.

نه فقط این اتهامات توسط مدارک ویژه‌ای حمایت نمی‌شود، بلکه تحقیقات مریم گلدن در ایتالیا نشان داده است که حتی در جایی‌که حزب کمونیست قانونی و رسمی است و دارای پشتیبانی توده‌ای در انتخابات است، برای حزب کنترل کارگران سازمان‌یافته مشکل است حتی فعالان حزبی داخل اتحادیه با سیاست‌های حزب غیر هماهنگ و گاهی اوقات به طور موثری بر علیه حزب خودشان عمل می‌کنند (۲۴۵: ۱۹۸۸، گلدن). شرایط برای حزب کمونیست که غیرقانونی است و برجسب کمونیست بودن نتیجه‌اش بدبختانه می‌تواند محکوم به مرگ باشد کنترل به همان شکل بسیار غیرمتحمل به نظر می‌رسد. علاوه بر این، درک KMU از اتحادیه واقعی (جایی‌که مسائل کارخانه در پیوند با شرایط ملی دیده می‌شود به این مفهوم که جنبه‌های اقتصادی مبارزه را نمی‌توان از جنبه سیاسی جدا کرد) به طور رادیکال با آنچه متفاوت است که در زمان لنین به وجود آمد. اگر کسی کتاب کلاسیک لنین چه باید کرد را قرائت کند- که در آن تئوری کمونیسم از اتحادیه در دوره پس از کسب قدرت دولتی رشد زیادی کرده است- کشف می‌کند که این درک بر این امر استوار است که اتحادیه نمی‌تواند از جنبه‌های اقتصادی مبارزه فراتر رود، برای فراتر رفتن، کارگران بایستی به تشکلات انقلابی بپیوندند. (۲۶) اتحادیه‌های واقعی خصوصاً این جدا کردن جنبه‌های دوگانه‌ی مبارزه برای آزادی را قبول ندارند. هنگامی‌که این تمایز فهمیده شد، کاملاً واضح به نظر می‌رسد که KMU جزئی از جبهه کمونیست نیست.

با توجه به شواهدی که من دیدم، به این نتیجه رسیده‌ام که KMU به وسیله اعضای خود کنترل می‌شود و نه تشکلات بیرونی چه چپ و چه راست. (۲۷) موضع‌گیری‌های آن نتیجه مبارزات سیاسی در درون تشکلات است، و از بیرون اخذ نشده‌اند، نقاط ضعف و قدرت KMU را باید به خود تشکلات نسبت داد و نه یک نیروی بیرونی.

## انتقاد از KMU

در حالی‌که نکات زیادی برای ستودن KMU وجود دارد، محورهای از کارکردهایش وجود دارند که نیاز به تغییر و پالودگی را یادآوری می‌کند. KMU به ویژه نیاز دارد که ایدئولوژی‌اش را روشن کند و به خصوص به اتهام عضویت در جبهه‌ی حزب کمونیست فیلیپین برخورد کند. همچنین لازم است که حضور زنان را فعالانه گسترش داده و مصممانه در جهت شرکت زنان در رهبری حرکت کند که انعکاسی از مشارکت آنان در کل تشکلات است. همچنین نیاز به رشد یک کانون ضد بوروکراتیک وجود دارد.

## خلاصه:

زنان و مردان در KMU یک تشکیلات قوی و قدرتمندی را ایجاد کرده‌اند. این مرکز کارگری فلسفه‌اش بر اساس حقیقتی رزمنده، ملی‌گرایانه پایه‌ریزی شده است. و از این فلسفه حکایت دارد که کارگران مفهوم اتحادیه حقیقی را گسترش دادند. به علاوه عوامل دیگری مانند فرآیند تصمیم‌گیری دموکراتیک، ساختار فدرالیستی و متحدانی که به طور دو جانبه هم‌دیگر را تقویت می‌کنند، برنامه آموزشی، موشکافانه و موثر، اتحاد با تشکل‌های بخش‌های دیگر و استقلال از آن‌ها همگی نقش داشته‌اند.

KMU سطوح مختلف تشکیلات را در سراسر کشور، در یک مرکز کارگری ملی متحد کرده است. و بیش از ده سال است که به بقای خود ادامه می‌دهد. چیزی که هیچ مرکز رادیکال کارگری قبلی نتوانست به انجام برساند. در نتیجه، KMU در طول دهسال اول در اعتصاب کارگری سراسری و عمومی را رهبری کرد و نیروی عظیمی را در یک اعتصاب مردمی سرتاسری به وجود آورد. این تلاش‌ها، اتحادیه‌های KMU را با اتحادیه‌های دیگر از سایر گرایش‌ها و بخش‌های کارگری متحد کرد.

کاملاً روشن است که جنبش اجتماعی که در بایان (اتحادیه‌ی جدید میهن‌پرستان) متحد شده است نیروی کلیدی در رشد آینده فیلیپین است. و در مرکز بایان، KMU قرار دارد.

هر چند در آن واحد KMU مشکلاتی دارد که جا دارد که به آن بپردازد، ایدئولوژی سیاسی و چشم‌انداز خود را در قبال آینده باید روشن کند، بین دیدگاه خود و حزب کمونیست فیلیپین تفاوت قائل شود. KMU در رابطه با برخورد با ستم بر زنان چه در اتحادیه‌ها، چه فرهنگ عمومی بایستی خیلی بیش‌تر حساس و فعال باشد. باید با مشکل دموکراسی در درون صف تشکیلات برخورد کند. اما با وجود انتقاد از KMU این نکته بایستی مد نظر قرار گیرد که مرکز کارگری یک روند تشکیلاتی را به وجود آورده است که از آن طریق این مشکلات را می‌توان مورد پرسش و برخورد قرار داد. و کاملاً واضح به نظر می‌رسد که این کار را انجام داده است، من چشم‌انداز و انتظار پیشرفت قابل توجهی را در دوره‌ی آینده در پیوند با این مسائل مشاهده می‌کنم.

### ارزیابی از مطالعه‌ی این نمونه

از مطالعه‌ی این نمونه سه عامل مهم بیرون آمده است. مهم‌ترین آن درک متفاوت از تشکیلات طبقه کارگر و فراتر رفتن از جدائی میان اقتصاد و سیاست است، این دو عامل با درک KMU از اتحادیه واقعی انطباق دارد. هیچ شکی وجود ندارد که KMU خود را جریانی می‌داند که برای رفاه و بهبود کارگران فیلیپین مبارزه می‌کند، و به طور برابر با دیگر جنبش‌های اجتماعی برای تغییر جامعه همکاری می‌کند. این فعالیت در شرکتش در ولگانگ بایانز (اعتصاب مردمی) و عضویتش در بایان یا اتحاد ملی دیده می‌شود. اما این مسئله نیز فهمیده می‌شود که باید برای خارج کردن کشور از زیر سیطره خارجی ملت‌های خاص، موسسات بین‌المللی و یا جنبش‌های ارتجاعی کارگری خارجی مبارزه کرد.

فاکتور کلیدی دیگر استقلال از سرمایه، دولت و احزاب سیاسی، و فرآیند رشد در داخل تشکیلات بود. KMU به وسیله اعضایش و نه به وسیله دیگر تشکل‌ها چه راست و چه چپ کنترل می‌شود. KMU به دموکراسی اتحادیه‌ای پایبند است، و رهبریش به اعضا پاسخگو هستند. تشکیلات تا آنجائی که امکان‌پذیر است ساختار غیر متمرکز دارد. فاکتور مهم دیگر، جایگاه مهم آموزش رسمی اعضاء از طریق دوره‌های آموزشی PAMA، GTU، KPD است.

بیشتر اتحادیه‌ها در صورت داشتن برنامه‌ی آموزشی به طور کلی بر رهبران منتخب و بعضی اتحادیه‌ها، مسئولین مغازه متمرکز می‌شوند. KMU نه تنها این عناصر کلیدی را آموزش می‌دهد بلکه بر آموزش کارگران معمولی نیز پافشاری می‌کند. در ژانویه ۱۹۸۶، هنگامی که هنوز مارکوس در قدرت بود، سرگه چرنینگون، دبیر کل فدراسیون ملی کارگران شکر به من گفت که هشتاد هزار نفر از اعضای این اتحادیه (NFSW) دوره یک روزه PAMA را تکمیل کرده‌اند. قابل توجه است که بدانیم این مسئله تحت سرکوب شدید و هنگامی صورت گرفت که تعداد زیادی از کارگران شکر بی‌سواد بودند.

مطالعه‌ی نمونه‌ی KMU نشان می‌دهد که این نمونه نه نوع سیاسی و نه نوع اقتصادی جنبش کارگری، بلکه یک سنخ است از آنچه به نام اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی نامیده می‌شود. این اتحادیه‌ایست که از شرایط مشخص در درون کشور خود رشد کرده است، و یکی از نمونه‌هایی است که خود کارگران به وجود آورده‌اند و به وسیله خود کارگران هم هدایت می‌شود نه این‌که محصول حزب کمونیست و یا هر حزب دیگری باشند که کارگران به استخدام آن درآمده‌اند، یا از نظر سیاسی به پاسخ‌گویی به نیازها و خواست‌های حزب محدود شود.

روشن است که این مسئله تاثیرات مهمی در مبارزه برای دموکراسی، حقوق بشر و عدالت اجتماعی در کشور دارد: کارگران و اعضای سایر جنبش‌های اجتماعی دارای یک نیروی قدرتمند و متشکلی هستند که می‌تواند آن‌ها را نمایندگی کند و در حدی منافع‌شان را به نظم اجتماعی موجود، از جمله دستگاه حکومتی تحمیل کند که به وسیله دولت کنترل می‌شود. در حالی که این نیرو در مجموع به نسبت به حکومت و دولت ضعیف است، در مواقعی دولت را وادار کرده که نه تنها عملکردش بلکه سیاست‌های اعلام شده‌اش را نیز تغییر دهد. هر دولتی هم چنین بایستی قبل از آغاز به اقدام ماجراجویانه عکس‌العمل احتمالی KMU را بررسی کند.

## نتیجه‌گیری

در این مقاله، من پیدایش نوع جدیدی از اتحادیه را پیشنهاد کردم که به وسیله جنبش کارگری در برزیل، فیلیپین، آفریقای جنوبی و کره جنوبی ایجاد شده است.

من نظرگاه‌های مختلف در پیوند با درک از جنبش کارگری را مورد بحث قرار دادم و سپس توجه خود را بر دورنمایی متمرکز کردم که جنبش‌های کارگری را به عنوان عامل تغییرات اجتماعی می‌بیند. من دیدگاه سنتی مارکسیستی به جنبش کارگری را مورد بحث قرار دادم و تلاش‌های اولیه به وسیله واترمن و لمبرت و وبستر را برای تعریف از اتحادیه‌های جدید بررسی کرده که با دیدگاه سنتی مارکسیستی تفاوت داشت؛ و سپس حتی برای روشن کردن بیش‌تر تمایزات بین آن‌ها پیشنهاد تعریف مشخصی را ارائه کردم. وقتی تعریف خود را از این نوع جدید از جنبش‌های کارگری را در چهارچوبی ارائه دادم، سپس تحقیقاتم را در رابطه با KMU عرضه کردم که مناسب و فعلیت تعریف من را نشان می‌داد. آنچه که در این مقاله نشان داده نشده است اینست که آیا جنبش‌های کارگری در برزیل، آفریقای جنوبی و کره جنوبی از این نوع هستند. تجربه من، چه با مطالعه مواد موجود و چه در صحبت با اعضای این جنبش‌های کارگری - و به خصوص با تعدادی از آن‌ها در آفریقای جنوبی - قویا نشان می‌دهد که آن‌ها از نوع جدیدی هستند. این کاملاً واضح است که به تحقیقات بیش‌تری مورد نیاز است.

من نه تنها پیشنهاد کردم که چگونه تحلیل‌گران می‌توانند این اتحادیه‌های جدید را درک کنند، بلکه مستند نشان دادم که

حداقل یک جنبش کارگری وجود دارد که این تعریف جدید از اتحادیه‌ها را معتبر می‌سازد. در سایه‌ی تجربه‌ی KMU، به نظر می‌رسد که مسائل زیادی برای یادگیری از آن‌ها وجود دارد، و جنبش‌های کارگری در سراسر جهان بایستی بازسازی و ساختن خودشان را بر اساس این نوع جدید اتحادیه مورد بررسی قرار دهند.

## کیم سایپس نسرین ابراهیمی

یادداشت‌ها و منابع:

این نوشتار برگردان مقاله زیر است

Kim Scipes

### Understanding the New Labor Movements in the "Third World"

۱- در این‌جا می‌خواهم از منتقدین بی‌نام و هیئت تحریریه جامعه‌شناسی انتقادی و به خصوص (وال بوریس) برای توضیح‌های سازنده و حمایت در آماده کردن این مقاله قدردانی کنم. این حمایت بسیار فراتر از آن چیزی رفت که هیئت تحریریه (EBS) و یا کارکنان مجله آن را بسط دادند و من از آن استفاده کردم، بایستی به عنوان مدلی برای چپ دیده شود.

۲- زمانی که به عنوان یک عضو اتحادیه، به مدت پنج‌سال نماینده آمریکای شمالی برای مجله انگلیسی "اخبار کارگری بین‌المللی" (ILR) خدمت کردم. در طی این مدت چه از طریق خواندن مقالات چاپ شده در ILR (اخبار کارگری بین‌المللی) به علاوه دیگر موارد مربوطه - به خصوص مبادله اطلاعات فراملیتی (۱۹۸۴)، مک‌شان، پلوت و وارد (۱۹۸۵) آگاهی کارگری آسیا (۱۹۸۷)، و مانک (۱۹۸۸) - و چه از طریق تجربیاتم با KMU در فیلیپین، متوجه شدم که جنبش‌های کارگری جدیدی در این کشورها سر بلند می‌کند که به طور روشنی با اتحادیه‌های سنتی متفاوت بودند. مراکز کارگری ویژه‌ای که من در این کشورها به آن اشاره کرده‌ام- مثل CUT (سنترال یونیکا دو ترابالدوریس) در برزیل؛ KMU (کیلو سانک مایو آنو) در فیلیپین، COSATU (کنگره اتحادیه‌های آفریقای جنوبی) در آفریقای جنوبی و KTUC (کنگره اتحادیه‌های کره) در کره جنوبی- همان‌گونه که در آن مقاله بحث کردم آن‌هائی هستند که باید متفاوت از اتحادیه‌های سنتی تعریف شوند. به نظر من این تجربیات ماخذ و پایه‌ای برای بسط مفهوم اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی به وجود آورد و به عنوان نمونه‌ای برای بازسازی دوباره سیستم اتحادیه در کشورهای که توسعه یافته و حداقل بعضی کشورهای بیش‌تر توسعه یافته مثل ایالات متحد، قرار می‌گیرد.

با وجود این‌که من احتمال رشد اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی را فقط به این کشورها محدود نمی‌کنم، اما تجربه این مراکز کارگری است که واضح‌ترین و از این رو قوی‌ترین ماخذ برای مدل جدید به دست می‌دهند. البته تجربه همبستگی در لهستان بایستی مورد بررسی قرار گیرد، حداقل در طی سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۸۱ در این تعریف می‌گنجد. ابرت و وبستر همبستگی را به طور کلی و نه برای دوره‌ی محدود ویژه‌ای در تعریف خودشان از اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی گنجانده‌اند (۱۹۸۸، لمبرت و وبستر). با این وجود من کاملاً مطمئن نیستم که در طی دوره زمانی چه انتقادی افتاد، شواهدی که من مشاهده کردم عکس آن را نشان می‌دهد، بنابر این نیاز به تحقیقات بیش‌تری وجود دارد. مانک (۱۲۲-۱۲۱: ۱۹۸۸) از بعضی انواع محلی اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی در هند نوشت. گزارشات فردی در رابطه با اتحادیه UNTS در السالوادر نوع دیگر، از مدل مرکز کارگری اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی را ارائه کرده است، اما جزئیات بیش‌تری بایستی به دست آید. من بعضی گزارشات جالب در رابطه با اتحادیه‌های جدید در مکزیک دیده‌ام. من فکر می‌کنم که در راستای این خط هم‌چنین تجارب دیگری وجود دارد که با وجود این که تاکنون گزارش نشده است در دیگر کشورها در حال انجام است. سخن کوتاه، من اعتقاد دارم این تعریف از اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی طیفی از اتحادیه‌ها را به جز آن‌هائی که به ویژه به آن‌ها استناد کردم را در خود جای می‌دهد.

۳- تذکر بر روی ترمینولوژی: من به طور کلی بر روی جنبش‌های کارگری که شامل اتحادیه‌ها و تداخل اتحادیه‌هاست، به علاوه تشکل‌هایی که از کل جنبش حمایت می‌کنند چه در داخل محل کار و چه خارج از آن متمرکز هستم، و این‌ها به وسیله مراکز کارگری متشکل

می‌شوند. (در آمریکا از اصطلاح مرکز کارگری بین‌المللی استفاده می‌شود، و AFL-CIO یک مرکز کارگری است.) از این رو مراکز آموزشی حمایتی که ایده‌ها و افکار مرکز کارگری را به پیش می‌برد در ترم جنبش کارگری می‌گنجد، هر چند که قلب جنبش کارگری، کارگران متشکل شده در اتحادیه‌ها در رابطه با تولید، توزیع و مبادله می‌باشد.

۴- ۱۹۸۷، لارسون و نیسن.

۵- ۱۹۸۷، سلاوترو.

۶- ۱۹۸۸، لمبرت و وبستر

۷- ۱۹۸۸، گلدن

۸- بدین دلیل این را انجام می‌دهم که دیدگاه سندیکالیستی به جنبش‌های کارگری در کشورهای کم توسعه و به خصوص در آن‌هایی که من بر روی جنبش کارگری‌شان متمرکز هستم حضور قوی ندارد.

۹- من فقط خلاصه کوتاهی از کار واترمن و لمبرت را در این مقاله ارائه دادم، برای آشنائی بیشتر از موقعیت و نظرات آن‌ها به نوشته‌ام در سال ۱۹۹۲ صص ۱۳۲-۱۲۷ مراجعه کنید.

۱۰- از آمریکا چاچی به خاطر بیاد آوردن این نکته متشکرم.

۱۱- جان کراوس مدعی است که مهم‌ترین فاکتور در رابطه با عملکرد جنبش کارگری در جوامع "خلقی" و "رادیکال ناسیونالیستی" - و جنبش‌های کارگری در الجزیره، اتیوپی، غنا و تانزانیا را مورد آزمون قرار داد- تجربه و رسمی شدن جنبش کارگری قبل از به قدرت رسیدن رژیم است. در موردی مانند غنا، که جنبش کارگری بیش‌ترین تجربه و طولانی‌ترین زمان رسمی بودن را به نسبت چهار کشور دیگر داشت، او این‌گونه بحث می‌کند که "اکثر رهبران اتحادیه در رابطه با اتحادیه به تعهدهای اولیه خود وفادار ماندند". (۱۸۲-۱۹۸۸ کراوس)

با این وجود گراوس هیچ مدرکی از اتحادیه‌ها در غنا نشان نداد که به طور نظام‌یافته دولت‌های مختلف خلقی و یا ناسیونالیستی را به مبارزه بطلبد. این بدین معنی است که اتحادیه‌هایی که وفاداری اولیه خود را به رژیم نشان ندادند بر اساس تقسیم‌بندی من، خودشان اتحادیه‌های اقتصادی بودند تا اتحادیه سیاسی.

۱۲- این تعریف نتیجه بحث‌های نظری است که من در رابطه با مفهوم اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی با لمبرت (۱۹۸۹) و پیتر واترمن (۱۹۸۸-۱۹۹۱) درگیر بودم. در رابطه با بحث رسمی و برخوردارها بر روی مواضع لمبرت و واترمن به مقاله سال ۱۹۹۲ و به خصوص صفحات ۱۳۴-۱۲۷ مراجعه کنید، تا آن‌جائی که من می‌دانم هیچ کدام از آن‌ها کتبا به مواضع من جواب ندادند.

۱۳- با وجود این‌که در این مقاله من KMU را مورد بررسی قرار داده و از آن به عنوان یک نمونه از اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی صحبت کردم، این تعریفی روشن‌گرانه است که من برای فهم KMU از آن استفاده می‌کنم، نه اصطلاحی که KMU خود را با آن تعریف کند. از این‌رو مسئولیت هرگونه کاربرد این تعریف در رابطه با KMU را من به عهده می‌گیرم. هر چند راب لمبرت، از KMU به عنوان نمونه‌ای از اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی استفاده کرده است. (لمبرت ۱۹۸۹)

این نمونه‌ای از آموزش در دست‌نوشته من است که اخیراً تحت بررسی برای چاپ ارسال شده است. تاریخ خاتمه یافتن این آموزش اول ماه مه سال ۱۹۹۵ بود.

۱۴- مصاحبه با کریسپین بلتران، سرپرست KMU، ماه مه ۱۹۶۰ در مانیل: تمام مصاحبه‌ها در طی دوره تحقیقاتم از KMU توسط من انجام گرفته است.

۱۵- مصاحبه با یکی از اعضاء بخش بین‌المللی KMU در ۱۶ آوریل سال ۱۹۹۵ در مانیل.

کمیت KMU، در حالی که بزرگ‌ترین مرکز کارگری در کشور، هنوز نسبت به تعداد کارگران در جامعه کوچک است. در ۱۹۸۷، ۴۰/۷۶ درصد از نیروی کار ۱۵/۵۸ میلیون نفری- (۹/۵۶ میلیون)- به عنوان دستمزد- حقوق‌بگیر استخدام شده بودند. از دستمزد - حقوق‌بگیران ۱/۲ میلیون یا ۲۳ درصد در اتحادیه‌ها سازمان‌دهی شدند، که از آن تعداد فقط ۳۴۶ هزار کارگر تحت قراردادهای دسته جمعی بودند. (انستیتو جهانی، برای آموزش و تحقیقات کارگری. ۲: ۱۹۸۸). به طور روشنی KMU در فاصله زمانی نوشتن این کتاب که آن‌ها به عنوان مدرک کلیه آموزش‌شان استفاده می‌کنند و سال ۱۹۹۰ نسبتاً موفق بوده است. هر چند جایگاه استراتژیک KMU در اقتصاد و اتحادش با دیگر جنبش‌های اجتماعی به آن قدرتی فراتر از اندازه عددی‌اش اعطا می‌کند.

۱۶- عامل مهم دیگر در رشد و باقی ماندن KMU ساختار بی‌همتای تشکیلاتی آن است، ترکیبی از فدراسیون‌های "عمودی" با متحدینی افقی. هر چند بحث در این رابطه فراتر از هدف‌های این نوشته است. برای جزئیات بیشتر در مورد اتحادیه‌های جغرافیایی، صنعتی و مختلط، به سایپس ۱۰ص: ۱۹۸۸، و سایپس! ۱۲۰-۱۱۸، ۱۹۹۰ مراجعه شود (۲۰ هزار نفر از اعضای KMK ( کیلوسانک

مانگاگونک کابامبها یا اتحاد ملی زنان کارگر وابسته به (KMU) هستند.

۱۷- دموکراسی ملی عموماً به عنوان مرحله قبل از سوسیالیسم دیده می‌شود. جنبش ملی دموکراتیک در فیلیپین، تشکل‌های قانونی و غیر قانونی هر دو را شامل می‌شود، KMU و دیگر جنبش‌های اجتماعی بخش قانونی، و حزب کمونیست فیلیپین، ارتش نوین خلق و جبهه دموکراتیک ملی بخش غیر قانونی آن را تشکیل می‌دهند. و با وجود این‌که این گروه‌ها از نظر سیاسی هدف‌های مشابهی دارند، اما از نظر تشکیلاتی یکی نیستند. به علاوه هیچ یک از این گرایش‌ها دارای ماهیت یکپارچه نیستند، بلکه طیف وسیعی از سیاست‌ها و دیدگاه‌ها در درون هر گرایش و درون هر تشکیلات را شامل می‌شوند.

۱۸- یکی از چیزهای جالب توجه درباره درک KMU از متحدان ملی دموکراتیک این است که آن‌ها بر اساس نمایندگی بخش‌ها (گروه-های) اجتماعی- دهقانان، کارگران، زنان و غیره- به وسیله حزب سیاسی می‌باشند، وقتی از پریمو آمپارد، مسئول متحدین BALA - AMBA در باتان پرسیدم که آیا با توجه به درک او از دولت، CPP (حزب کمونیست فیلیپین) نماینده‌ای در آن خواهد داشت یا نه، او جواب داد، "اگر آن‌ها در بخش‌های دیگر باشند. نماینده احزاب وجود ندارد، بایستی نماینده از گروه‌های اجتماعی باشند." مصاحبه با پریمو آمپارو، ۱۴ آوریل ۱۹۹۵، در ماریولز، باتان.

۱۹- مصاحبه با فردی که تقاضا کرد که اسمش برده نشود در ژانویه ۱۹۸۶ در مانیل.

۲۰- صاحبه با مرحوم استو "نونی" لیبرادو، ۳۰ آوریل، ۱۹۹۵ در شهر دادائو.

۲۱- مصاحبه با کریسپین بلترام، ۲ ماه مه ۱۹۹۵ در مانیل.

۲۲- نمی‌دانم که آیا دولت رامس از تابستان ۱۹۹۲ یعنی زمانی که به قدرت رسید این شورا را ادامه داده است یا نه.

۲۳- در مجموع من حدود ۱۰۰ ساعت گفتگو با رهبران KMU را ضبط، دست‌نویس و تصحیح کرده‌ام، به علاوه ساعت‌های متمادی گفتگو که ضبط نشده است. (علاوه بر این‌ها گفتگوها و بحث‌های زیادی با کارگران در سراسر کشور داشته‌ام.) این گفتگوها با رهبران در سراسر تشکیلات، از سازمان‌دهندگان و رهبران اتحادیه‌های محلی گرفته تا صاحب منصبان ملی از طرف متعمدان، فدراسیون‌ها و خود مراکز کاری بوده است، طیفی از سیاست‌ها در درون KMU دربر می‌گیرد. من از نتیجه‌گیری‌هایم مطمئن هستم.

۲۴- جو تامپینکو یکی از سران پیشین KMU فدراسیون ملی کارگران شکر که این فدراسیون را ترک کرده بود و به تاسیس یک اتحادیه رقیب کمک کرده بود، در جولای ۱۹۸۸ ترور شد. دن گالین دبیر کل IUF، معتقد است که حزب کمونیست فیلیپین در پشت این ترور قرار دارد و فدراسیون ملی کارگران شکر را به "جرم اخلاقی همدستی" در کشتن متهم می‌کند. او ادعایش را این‌گونه توجیه کرد که از آنجائی که فدراسیون ملی کارگران شکر به وسیله حزب کمونیست فیلیپین کنترل می‌شد این تشکل هم در سنگینی بار ترور سهیم است. (هر چند گالین در فوریه ۱۹۸۹ در مصاحبه با اخبار کارگری بین‌المللی پذیرفت که او حتی شواهد قابل توجهی در رابطه با ادعاهایش که یا حزب کمونیست فیلیپین بر فدراسیون کلی کارگران شکر کنترل دارد و یا "جرم اخلاقی همدستی" در کشتن حمایت کند را ندارد.

در پاسخ به حمله IUF، که آخرین سری از یکسری مخالفت خوانی‌ها و مسائل بحث‌انگیز بود، سه اتحادیه از چهار اتحادیه همکار KMU که همچنین از همکاران IUF هم بودند، از IUF بیرون آمدند، آن‌ها ادعا کردند که IUF از نظر سیاسی در کارهای داخلی آن‌ها مداخله کرده است، علیه آن‌ها تبعیض قائل شده و تلاش کرده بود در تشکیلاتشان انشعاب بیاندازد. برای مطالعه جزئیات به نوشته من مراجعه کنید.

۲۵- به فاصله پس از کشتار میدان تین آن مین، KMU اعلامیه‌ای صادر کرد از تلاش دولت چین در حفظ خودش از دست "دشمنان سوسیالیسم" حمایت کرد. این مسئله سبب انتقاد زیادی از طرف دوستانش، چه داخلی و چه بین‌المللی و البته دشمنان گردید. من به خصوص در این مورد از کریسپین بلتران سؤال کردم او گفت اعلامیه که چاپ بیرونی پیدا کرد به وسیله بوروی روابط عمومی نوشته شده بود و آن چیزی نبود که رهبری تایید کرده باشد و اعضای تخطی‌کننده از موقعیت‌شان اخراج شدند. مصاحبه با بلتران، دوم ماه مه سال ۱۹۹۵ در میلان. علاوه بر این رهبری اعلامیه نخستین را رد کرد، انتقاد از خودجمعی کرد، و به حمایت از کارگران و دانشجویان پرداخت. در طول سال ۱۹۸۹ در میان شورای ملی بحث‌های زیادی در این رابطه صورت گرفت، و به کنگره ملی ۱۹۹۰ مراجعه داده شد. پس از شنیدن گزارش پیرامون این مسئله از طرف رهبر مسئول، که از عمل خودش انتقاد کرد، کنگره ملی اعلام داشت که مسئله از نظر تشکیلاتی حل شده است. در رابطه با انتقاد من از وضعیت، که ابتدا بیش‌تر بر مسائل سیاسی متمرکز شدم تا مسائل تشکیلاتی، به بحث‌های من در "ایدئولوژی KMU" در سال ۱۹۹۲: ص ۱۵۷-۱۴۷ مراجعه کنید.

۲۶- لنین ۱۹۵۳. به ویژه بخش سوم "سیاست اتحادیه‌ای و سیاست سوسیال دموکراتیک" ص ۳۰۸-۲۴۹.

۲۷- از اعضای حزب کمونیست در KMU وجود دارد، درست به همان‌گونه که تقریباً اعضای هر تشکیلات سیاسی دیگر در کشور و همچنین عضو KMU هستند. سؤال اساسی این است که آیا اعضای این تشکل‌های بیرونی می‌تواند KMU را مجبور کنند که موضعی

اتخاذ کند و یا فعالیتی را انجام دهد در مخالفت با منافع و فعالیت‌های کل اعضای KMU. همان‌گونه که گفتیم فکر نمی‌کنم هیچ گروهی در داخل KMU به اندازه‌ی کافی قوی باشد که تشکیلات را پایمال کند، و هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای هم در این رابطه وجود ندارد.

به علاوه بیش از ۲۵ سال تجربه شخصی من به عنوان کارگر صنعتی، عضو اتحادیه و فعال جامعه کارگری در سازمان‌های بسیاری مرا به این مسئله خیلی بدبین ساخت که یک تشکیلات بتواند تشکیلات دیگری را در کنترل دست خود گیرد بدون ویران کردن آن. این مسئله به خصوص در شرایطی که به عنوان مثال KMU با آن مواجه است در حالی‌که بقای تشکیلاتی بسیار به شرکت فعال اعضا وابسته است غیر محتمل به نظر می‌رسد. هر کسی که ادعا می‌کند که KMU به وسیله تشکل‌های بیرونی کنترل می‌شود، به علاوه برای مراجعه با مسائلی که به خصوص در این جا مطرح شد، لازم است که آن‌ها هم چنین نشان دهند که چگونه KMU به وسیله تشکیلات بیرونی در طول زمان کنترل می‌شود. به دیگر سخن کافی نیست که ادعا کرد که تشکیلات ایکس این یا آن تشکیلات را به وجود آورد، یا که عضو تشکیلات ایگرگ در این یا آن موقعیت قرار دارد، مدعی بایستی نشان دهد که چگونه اعضای KMU را می‌شود وادار کرد که هم رهبری ایکس را بر علیه منافع خودشان قبول کنند و هم شرکت فعال خود را حفظ کنند.

۲۸- من این نکات را خیلی بیشتر در مقاله‌ام در سال ۱۹۹۲: ص ۱۶۷-۱۶۰ باز کردم. برای این‌که آن‌ها تا حدودی به بحث این نوشته مربوط می‌شود، در رابطه با این مسئله این‌جا من اظهار نظر دیگری نخواهم کرد.

این مقاله در کتاب "بحران اتحادیه‌ها  
و راه‌های برون‌رفت از آن" چاپ شده است.

[www.nashrebidar.com](http://www.nashrebidar.com)